

خون بهای حسین علیه السلام محمد عابد

ای توتیای دیده جان، خاک پای تو
عالم رهین منت بی انتهای تو
حجاج، ره کعبه گرفتند و عاشقان
دارند همچنان هوس کربلای تو
شاهها چرا نظر به عنایت نمی‌کنی
آخر نیم مگر من مسکین گدای تو؟
«بیگانه باید از دو جهان، آشنای تو»
جز آن‌که در رهش بگذشتی ز ما سوا
چیزی ز ماسوی نبود خون‌بهای تو



مرگ با نام محمد خسرو نژاد

ای که دل‌ها همه از داغ غمت غمگین است
وی که از خون تو صحرای بلا رنگین است
نرود یاد لب تشنه‌ات از خاطره‌ها
هر که را می‌نگرم، از غم تو غمگین است
جان ز کف دادن و تسلیم به ظالم نشدن
آری آری، به خدا همت عالی این است
جان به قربان تو ای کشته که خود فرمودی
مرگ با نام به از زندگی ننگین است
هر که از صدق و صفا دست به دامان تو زد
عزت هر دو جهانش به خدا تأمین است
چه کنم گر نکنم گریه به مظلومی تو
گریه آبی است که بر آتش دل تسکین است
تا منظم به جهان گردش لیل است و نهار
تا منور به فضا مهر و مه و پروین است
بر تو و بر همه یاران شهید تو درود
که ز خون شهدا عزت دین تضمین است

پشت حصار حرم مجتبی‌طهمورثی

دل، پشت حصار حرمت خسته‌ترین است
در سایه دیوار تو بنشسته‌ترین است
بگشا گره از بال فرو بسته پرواز
کاین خیل کبوتر به تو دل‌پسته‌ترین است
سازی است شکسته، دل آینه تباران
بنواخته‌ای آنچه که بشکسته‌ترین است
عمری است که در دیده ما شور فرات است
تا دیده به تاریخ تو پیوسته‌ترین است
پیشانی عشاق تو را مهر تو مهر است
این نقش جبینی است که برجسته‌ترین است
ندرت چه کنم؟ غیر نفس‌های بریده
تا هست در اندوه تو بگسسته‌ترین است

تمام همت زینب الهام یآوری

هنوز خون خدا جوش می‌زند بر خاک
و مرغ عشق، غریبانه یار می‌طلبد
دوباره قامت اسلام تا برافرازد
هزار مرد حسینی تبار می‌طلبد
* * *

هنوز داعیه‌داران بی‌بصیرت قوم
به یاد «خواری» زینب، قصیده می‌خوانند
و چشم بسته، امام مجاهد حق را
هنوز کورترین‌ها، علیل می‌دانند
* * *

هنوز حادثه‌ها پایمال کوری ماست
یزیدها همه صف بسته‌اند و ما خوابیم
و زینب است که مردانه خطبه می‌خواند
و ما که مانده‌تر از لحظه‌های مردابیم
* * *

تمام همت زینب برای این معناست:
کسی به فکر پیام قیام نیست هنوز
فریبان ندهد شامگاه عاشورا
نبرد شام غریبان، تمام نیست هنوز



آبی که او نخورد مژگان دهقان

دریای لطف وجود، دریای عشق ناب
دریا چه تشنه بود، در التهاب آب
از پیش او فرات، آهسته می‌گذشت
او بود و تشنگی، او بود و آب دشت
در مشقت خود گرفت، قدری ز آب را
شاید نشانند آب، آن التهاب را
آب از دو دست او، آهسته می‌گریخت
یاد حسین خویش، افتاد و آب ریخت
در هُرم تشنگی، آبی به لب نبرد
آتش به سینه زد، آبی که او نخورد

حرّ آزاده محمد فخارزاده

حرّ، وقتی نام «فاطمه» را برد، توبه کرد.
حرّ، از اصل خویش دور افتاده بود و روزگار وصل خویش را در کربلا بازجست.
خدا حرّ را آفرید، تا راه کربلایی شدن را به ما نشان دهد.
حرّ نشان داد که ساعتی تفکر، از هفتاد سال عبادت برتر است.
حرّ، سپاهی بود که به جنگ تعلق رفت.
حرّ، آیه غفران خدا در قرآن کربلاست.
حرّ، وقتی به بندگی مولا دل باخت، به نهایت آزادی رسید.
حسین جان!
حرّ، به یک نگاه تو آتش گرفت.
به یک نگاه، خاکسترم کن!

